

## فصل یازدهم - شرح حوادث افغانستان<sup>1</sup> پس از 1809

### شرح مقدماتی

قبل از ورود به امور (سلطنت) کابل لازم است اولاً به حوادثی تماس گیریم که از سال 1809 ببعد اتفاق افتاده است، یعنی پس از وقتیکه آقای الفنسٹون تاریخ خود را نوشته است.

سلطنت کابل در این دوره بصورت کامل تجزیه شده است؛ ولایات یا توسط روسای مختلف اعلان استقلال کرده و یا توسط سیکه ها اشغال شده اند. دو شاه کابل در سرزمین های بیگانه و در تبعید بسر می برند؛ از امپراتوری گسترده احمد شاه درانی فقط شهر هرات در ملکیت اولاده او باقی مانده است. این تجزیه سریع چنان یک قدرت توانمند شایسته توجه است، زیرا این تغییرات سیاسی در یک مملکت هم مرز با هند برتانوی شاید بالای سرنوشت او نیز موثر باشد.

### عزل شاه شجاع

شاه شجاع الملک تخت خود را پس از عبور مامورین برتانوی از اندوس، در میدان جنگ نیمه در سال 1809 از دست میدهد. قدرت او پس از سقوط وزیر او و قتل میرواعظ دوست او به تدریج رو به زوال می رود. او از مصالحه با فتح خان رئیس خانواده بزرگ بارکزی ناکام میشود، کسیکه از محمود برادر خود حمایت نموده و سرانجام او را بالای تخت کابل می نشاند. هرگز سرنوشت هیچ جنگی چنین خیالاتی و بی مورد نبوده است. شجاع با یک ارتش کاملاً مجهز حدود 15 هزار نفری به میدان جنگ می رود: اکرم خان وزیر او به قتل رسیده و شجاع توسط یک نیروی 2 هزار نفری شکست داده میشود که توسط فتح خان فرماندهی می گردد. سربازان شاه منسجم نشده و اغتشاشیون که توسط یک جنرال مجرب رهبری می شود، پیروزی کامل را در یک میدان کاملاً ناهموار کمائی میکند. شجاع با دستپاچگی به مملکت خیبر فرار کرده و بخش اعظم جواهرات و خزانه خود را در میدان جنگ باقی می گذارد که توسط فاتحان به غنیمت گرفته میشود. او چهار ماه پس از شکست خود برای اعاده تاج خویش در کندهار تلاش میکند؛ اما این اقدام او مانند تمام تلاش های قبلی اش غیرموفقانه میباشد.

### سعود محمود بر تخت کابل

همانروز تصمیم اتخاذ گردیده و محمود بر فیلی سوار می شود که برای شجاع مزین و مجهز شده و ترومپت (شپیور) ها بار دیگر او را شاه اعلان می کند. گجی در قرارگاه چنان زیاد و بزرگ است که تعداد زیادی تا این اعلامیه، ببخبر از نتیجه جنگ می باشند. بعداً نخبگان و فرماندهان محمود اطاعت خویش را به او ابراز داشته و تعداد زیاد درباریان شجاع به او بیعت می کنند. فتح خان به عالیترین مقام وزیر امپراتوری گماشته میشود، زیرا خدمت او شایسته چنان بزرگواری می باشد؛ تمام مملکت افغان به استثنای کشمیر به سلطه شاه محمود بیعت میکنند. محمود خود را کاملاً در اختیار وزیر خود قرار داده، این برخورد او به خصلت هرزگی اش افزوده و هیچگونه امیدواری برای آسایش یا حکومت خوب باقی نمی گذارد. جناح بندی های تحت رهبری شهزاده کامران در دربار بوجود می آید، زیرا او با قدرتی که وزیر بالای پدرش پیدا میکند، حسادت و رشک میورزد.

### تسخیر کشمیر و پیمان با سیکه ها

اولین هدف حکومت تسخیر کشمیر است. این ولایت در اختیار عظامحمد خان یک پسر وزیر شجاع میباشد که تا این زمان تمام حملات بشمول حمله شاه آخر را دفع کرده است. فتح خان در این مشکلات خواستار کمک سیکه ها و عبور سربازان خود به آن وادی از طریق مسیر پنجاب میگردد. او در مقابل این درخواست وعده میسپارد که 9 لک روپیه عاید کشمیر را به رنجیت سنگه حاکم سیکه ها بپردازد. آن فرمانروای مقتدر و وزیر در جیل و در سواحل هیداسیه با هم ملاقات می کنند. فتح خان با تمام برادران خود همراهی میشود که 18 نفر بوده و همگی در جریان مراسم حاضر می باشند. بعضی از آنها قویاً به قتل شاه سیکه ها مشوره میدهند و گفته

میشود که یکی از آنها در جریان ملاقات می‌خواهد برنامه خود را عملی سازد. اما این موضوع شامل سیاست فتح خان نمی‌شود. ملاقات با مارش ارتش بالای کشمیر به پایان می‌رسد که توسط یک نیروی 10 هزار نفری سیکه تحت فرماندهی مقام‌چند تقویه می‌شود. درانی‌ها مسیر بیمبر را گرفته، از کوه‌های پیر-جنگل گذشته و وادی را بدون مخالفت مطیع می‌سازند، قبل از اینکه سیکه‌ها برسند. این واقعه در سال 1811 رخ می‌دهد. حاکم کشمیر پس از اینکه برای چند روز در ارگ محاصره می‌شود، خود را تسلیم نموده و با امتیاز معامله می‌شود. محمد اعظم خان بزرگترین برادر وزیر بحیث حاکم کشمیر مقرر می‌شود.

### گسست با سیکه‌ها و از دست دادن اتمک

وقتی وادی تسلیم می‌شود، وزیر در اجرای تعهدات خود به مقابل سیکه‌های متحد خویش هیچگونه علاقمندی نشان نداده و آنها مملکت را با نفرت ترک می‌کنند. در این زمان حاکم پنجاب از فرمانده اتمک پیشنهاد مخفی برای واگذاری آن قلعه دریافت می‌کند. این قلعه در اختیار یکی از برادران حاکم سابق کشمیر قرار داشته و این پیشنهاد فوراً پذیرفته می‌شود. رنجیت سنگه این موقعیت گرانبها را با قربانی کوچک یک لک روپیه به دست آورده و آماده دفاع از دستاورد جدید خود می‌شود. این حوادث باعث توجه فتح خان شده، کشمیر را با تمام اردوی خود ترک کرده و به طرف اتمک مارش می‌کند. او با ارتش سیکه در جلگه‌های چاچ مقابل می‌شود که حدود 2 میل از قلعه مستقر شده‌اند: حرارت موسم نهایت سوزنده بوده و سیکه‌ها از هر دو برتری موقعیت و آب بهره‌مند می‌باشند. وزیر از حیلۀ در مقابل مخالفین خود کار می‌گیرد. منازعه با پیشروی دوست محمد برادرش در راس یک نیروی 2 هزار نفری آغاز شده و تمام توپخانه سیکه‌ها را تصرف می‌کند. او دو توپ ایشان را از بین برده و کوشش می‌کند که پیروزی خود را بهبود بخشد، اما متوجه می‌شود که بدون پشتیبانی بوده و تمام سربازان برادرش فرار کرده‌اند. در این حمله دوست محمد خان بعضی اشخاص مغرض گزارشی به وزیر ارائه می‌کند که او با تمام قطعاتش اسیر شده است؛ عین گزارش خاینانه به دوست محمد خان داده می‌شود که برادرش از بین رفته است. برای او فقط راه عقب نشینی باقی میماند و او با اقتدار آنرا انجام می‌دهد؛ او اندوس را عبور می‌کند، اما قبل از آن بعضی تجهیزات قرارگاه خود را آتش زده و بخش اعظم آنرا می‌گذارد تا مورد غارت سیکه‌ها قرار گیرد. پس از این فاجعه در جلگه چاچ، قدرت افغان‌ها در جانب شرقی اندوس از بین رفته و آن مملکت از آن زمان در زیر سلطۀ رنجیت سنگه قرار می‌گیرد.

### جنگ با پارسیان

نیرو و توان وزیر بزودی در جهت مخالف فراخوانده می‌شود، زیرا شاه پارس خواستار باج هرات یعنی ولایت غربی سلطنت می‌گردد. حکومت آن شهر در اختیار یک برادر شاه بنام حاجی فیروز بوده و از او تقاضا می‌شود که این درخواست را با بی‌اعتنائی معامله کند؛ وزیر با یک قوه به آن جهت مارش می‌کند تا پارسیان را عقب زند. فتح خان با رسیدن به هرات یکبار دیگر خود را آقای حاکم هرات می‌سازد، با وجودیکه برادر شاه است، نه تنها تمام دارائی‌های او را ضبط می‌کند، بلکه بخاطر تلاشی پول به حرم او نیز بی‌حرمتی می‌کند. او بعداً هرات را قبضه نموده و تمام آمادگی‌ها را بخاطر مقابله با پارسیان مهیا می‌سازد که تحت فرماندهی حسین علی میرزا (پسر شاه) پیشروی نموده بودند. جنگی در گرفته و نتایج آن قطعی نمی‌باشد. پارسیان بطور یقین فرار می‌کنند، اما افغان‌ها نیز میدان را گذاشته و پیروزی آنها با بزرگترین پاشیدگی همراه می‌باشد. یک مرمی به روی وزیر اصابت کرده و او بر روی گردن اسپ خود می‌افتد. سربازانش با دیدن این صحنه بی‌روحیه شده و فرار می‌کنند. با آنهم وزیر مزرعه این کمپاین را درو می‌کند، زیرا او پرداخت باج درخواستی پارس را رد نموده و ارتشی را شکست می‌دهد که برای جمع‌آوری آن آمده بود. او همچنان مرزهای غربی سلطنت را با گرفتاری حاکم هرات تقویه می‌کند، با وجودیکه او اطاعت کامل خویش به محمود برادر خود را ابراز داشته و فقط یک دوست مشکوک بوده است. اما در اثر این جنگ گاریزون کشمیر فوق‌العاده ضعیف می‌شود، زیرا مالیات وضع شده بر آن باعث بزرگترین صدمه به منافع محمود در این بخش سلطنت او می‌شود.

### توقیف وزیر

پادشاهی محمود تا اینجا با پیروزی‌های همراه بوده که خوشبین‌ترین طرفداران او بندرت می‌توانستند متوقع باشند: او در بالای تختی نشانده می‌شود که با وجود تمام نمایش آن در دست دیگری قرار دارد؛ او کشمیر را در اختیار خود دارد و میتواند عواید آن وادی ثروتمند را برای محافظت ولایات دیگر به مصرف برساند؛ او مالیات معمول از تالپورهای سند را جمع‌آوری نموده و یک حمله از جانب پارس را دفع می‌کند، یگانه بخشی که از طرف آن خطر وجود داشت. اما خود شاه چیزی بیشتر از یک تماشاگر خاموش نبوده، این پیروزی‌ها

مرهون وزیر او است که تمام امور سلطنت را اداره نموده و خود شاه غرق در میگزاری و عیاشی میباشد. فتح خان از قدرت خود استفاده کرده و حکومت های مختلف سلطنت را در بین برادران متعدد خودش تقسیم می کند. او هیچگونه احترام و اطاعتی به شاه نشان نمیدهد؛ محمود نیز راضی معلوم می شود، زیرا زندگی و قدرت او مرهون وزیرش است. اما اگر محمود برای چنین حکومتی قانع می باشد، پسرش شهزاده کامران بزرگترین نارضائیتی به اقدامات وزیر داشته، تصمیم به از بین بردن چنان شخص قدرتمندی گرفته و برنامه های جاه طلبانه برای خود میسازد. شهزاده بالای پدرش کار کرده و در اقناع او موفق میشود که حالا مملکت او مستحکم شده و میتواند بدون کمک وزیر خود آنرا اداره کند. لذا او تصمیم به از بین بردن آن رئیس قدرتمند، دوست و ولینعمت خود می شود. کامران با استفاده از یک فرصت مناسب فتح خان را در هرات توقیف نموده و فوراً فرمان میدهد که چشم های او کشیده شود. کامران پس از 5 یا 6 ماه وزیر را در بین کابل و کندهار با رضائیت کامل شاه به قتل میرساند. این عمل عجولانه در سال 1818 بوقوع پیوسته و باعث اغتشاش تمام برادران فتح خان میشود.

## مرگ وزیر

غمنامه پایان زندگی فتح خان بارکزی در دنیای معاصر شاید بدون شباهت باشد. او با چشمان کور و بسته به دربار محمود آورده می شود، جائیکه او تا این اواخر با قدرت مطلقه حکومت میکرد. شاه به گناهان او اشاره کرده و از او می خواهد که با استفاده از نفوذش مانع غلیان برادرانش شود. فتح خان بدون ترس و با بردباری پاسخ می دهد که او حالا یک آدم کور بوده و هیچگونه تشویشی در باره امورات دولت ندارد. محمود با این لجاجت او تخریش شده و فرمان قتل او را صادر می کند؛ این مرد بیچاره توسط نخبگان دربار به صورت آگاهانه توتو و پارچه می شود؛ مفصل از مفصل و اندام از اندام جدا شده، گوش ها و بینی او بریده می شود؛ او تا وقتی زنده است که سرش از تنه پاره پاره اش جدا کرده می شود. فتح خان تمام این شکنجه های ظالمانه را بدون آهی تحمل میکند؛ او اندام های مختلف خود را به کسانی اهدا میکند که تشنه خون او بودند و عین بی تفاوتی، تحقیر و بی پروائی به زندگی خویش را به نمایش میگذارد، همانطور که خود او غالباً برای دیگران نشان داده بود. بقایای خون آلود این مرد بیچاره در یک کیسه جمع آوری شده و به غزنی فرستاده می شود تا در آنجا دفن گردد.

## سقوط محمود

میتوان گفت که سلطنت شاه با زندگی وزیر او به پایان میرسد. او قتل وزیر را به بهانه برخورد نادرست در هرات توجیه می کند، اما در واقع به امید رضائیت و خوشی بعضی از نخبگان دربار خود؛ درحالیکه او و پسرش عمیقاً در اشتباه بودند. او حالا حتی از مقابله با یک دسته کوچک اغتشاشیون ترس دارد؛ محمود با وجودیکه در میدان جنگ و با ارتش خود است، بدون هیچ تلاش و با دستپاچی به هرات فرار می کند. این فرار در واقعیت نشان دهنده استعفای او از قدرت است، زیرا با وجودیکه او هرات و عنوان شاه را با خود نگه میدارد، به یک رعیت پارس تبدیل می گردد. او در آن شهر در سال 1829 وقات کرده و پسرش کامران جانشین سلطه محدود او می شود. بزرگترین زنده خانواده وزیر همان محمد عظیم خان است که حاکم کشمیر باقی مانده بود. او با اغتشاش برادرانش فوراً به آنها پیوسته و آماده براندازی قاتل برادر خود از تخت می گردد. عقب نشینی در مانده محمود مانع تدابیر بیشتر می شود؛ عظیم خان گام های فوق العاده برای اعاده شجاع الملک از تبعید بر می دارد که در قلمروی هند برتانوی است. او برایش تاج کابل را پیشکش می کند و مطابق به عنعنه مملکت و اثبات صداقت خود یک قرآن با مهر خود به شاه سابق می فرستد. شجاع آماده رفتن به پشاور میشود.

## اعاده شجاع الملک

چون شجاع الملک در نیمه شکست خورده بود، بحیث یک فراری در نقاط مختلف قلمروی خود سرگردان میباشد؛ طوریکه واقعات او توسط خودش در یک جزوه کوچک تفصیل داده شده، انباشته از دلچسپی هاست (من یک نسخه این اثر کنجکاوانه او را در اختیار دارم که توسط خود شاه شجاع الملک برایم هدیه شده بود). او پس از ناراحتی زیاد در کندهار توسط عظامحمد خان پسر وزیر خود توقیف شده و با بی کرامتی زیاد مواجه میگردد. مدتی در قلعه اتک زندانی میشود. اغلباً نیشتری در بالای چشمانش قرار داده شده و یکبار نگهبانانش او را به وسط اندوس برده و با دست های بسته تهدید به مرگ فوری میکنند. هدف این تشدد ها گرفتن الماس مشهوری بنام کوه نور است که در اختیار او قرار دارد. در عین زمان عظامحمد خان بطرف

کشمیر پیشروی کرده و این شاه اسیر را با خود انتقال میدهد. او با سقوط آن وادی توسط فتح خان رها شده و با خانواده خود در لاهور یکجا میشود.

### بلند فکری ملکه او

ملکه او که میتوانم او را وفادار بیگم بنامم و با نفوذ ترین بانوی حرم او، با تمام قوا کوشش می کند که مانع تسلیمی شجاع به رنجیت سنگه شود، اما او مشوره های این بانو را در نظر نگرفته و در پایان دلایل فراوانی برای تاسف از نادیده گرفتن مشوره های او دارد. این بانو یک زن بسیار قوی و دارای خصوصیات قاطع می باشد؛ غالباً مشوره های او برای شوهرش هم در روزهای قدرت و هم در روزهای فاجعه گرانها بوده است.

این زن در لاهور و زمانیکه در اختیار سیکه ها و دور از شوهرش بوده، هم عزت خود و هم عزت او را با شیوه های قهرمانانه نگه داشته است. رنجیت سنگه او را فشار میدهد که بصورت فوری الماس گرانبهای کوه نور را که در اختیار او بوده، تسلیم کند و تمایل گرفتن آن به زور را نیز نشان میدهد. او همچنان در تکاپوی انتقال دختران شاه بیچاره به حرم خود می باشد. ملکه پیام رسان او را توقیف نموده و بشدت تنبیه می کند. او همچنان به مهاراجه می گوید که اگر به تقاضاهای بی حرمتی خود ادامه دهد، الماس را در یک هاون کوبیده، او لا به دختران خود و کسانی میدهد که تحت حمایت او هستند و بعداً خودش آنرا می خورد، با افزودن اینکه "تا خون تمام ما به گردن شما باشد!" این بانو سرانجام با درآوردن خود بحیث یک هندو موفق به فرار از لاهور می شود؛ برنامه فرار شوهر خود را می ریزد که کمی بعدتر اتفاق می افتد. اما اینها فقط در بدل الماس بزرگ بدست می آید. گزارش چگونگی تسلیمی آن دلچسب است، اما جای طرح آن در اینجا خارج موضوع است. کافی است گفته شود که اکثراً اسارت طبیعی، توهین و حتی گرسنگی نصیب این شاه بدبخت بوده است.

### فرار شجاع از لاهور

بر خورد های ظالمانه که شاه سیکه به مقابل شوهر او انجام میدهد باعث تحریک و برانگیختن توان و انرژی ملکه میشود که خود را در قرارگاه برتانوی لودیانه مستقر ساخته است. او ترتیبات جا بجا نمودن اسب ها در بالای راه را مهیا می سازد؛ شجاع و افرادش تمام توان خود در لاهور را بکار میاندازند. آنها تمام خانه های مجاور سکونت خود را به کرایه می گیرند و با قطع یک معبر از طریق هفت دیوار به سرک عمومی راه باز می کنند. پس از چند ساعت که مردم استراحت میکنند، شاه از طریق سوراخ بیرون شده و با یک لباس بومی پنجابی داخل کوچه میشود. هنوز باید از دیوار شهر عبور کند و دروازه ها بسته اند. شجاع از طریق مجرای فاضلاب خزیده و با دو یا سه خدمه بطرف مناطق کوهی کیشتوار فرار میکند. او در اینجا یکبار دیگر به سبک شاه درآمده و برنامه حمله بالای کشمیر را طرح می کند که توسط راجای کیشتوار کمک می شود. تهاجم باید موفقانه باشد، زیرا حاکم کشمیر پاسگاه های مرزی خود را تخلیه کرده است، اما یک موسم بی وقت باعث بندش راهها با برف شده، ذخیره مهمات قطع گردیده و بار دیگر امیدهای شاه شجاع عقیم میشود. شاه سرانجام با سرگردانی در یک مملکت تیره و غمگین به قرارگاه برتانوی سباتو در هیمالیای خارجی رسیده و از آنجا وارد لودیانه می شود، جائیکه خانواده او پناهنده شده است. او در آنجا به آنها پیوسته و از آنزمان مورد بخشش و سخاوت حکومت برتانیه قرار میگیرد. تعداد محدود شاهان و افراد در مقایسه با شجاع الملک با چنین بخت برگشته مواجه شده اند و ما همدردی خویش را در رابطه به بد چانسی او ابراز داشته ایم.

### صعود شاه ایوب

شجاع پس از اینهمه بدبختی ها شاید میتوانست اعاده گردیده و تخت اجدادی خود را بدست آورد؛ اما قیل از اینکه عظیم خان به پشاور برسد، او پیش از وقت افکار خود در باره قدرت شاهی را با دشنام دادن به بعضی دوستان و لینعمت خود به نمایش می گذارد، کسانی را که او متعرض به کرامت خود می داند. تمام خانواده بارکزی با این حمله بی ملاحظه او موضعگیری کرده و تصمیم می گیرند یک آقای سازگارتر را در بالای تخت بنشانند.

یک فرصت مطلوب برای ایوب برادر شجاع مهیا می شود. او داخل قرارگاه عظیم خان شده و تقاضای تخت را بحیث حقیرترین غلام ارایه می کند. او میگوید، "مرا شاه سازید و اجازه دهید که سکه بنام من ضرب زده شود، ولی تمام قدرت و منابع سلطنت در اختیار شما باشد؛ جاه طلبی من با نان و لقب شاه برآورده می شود." شرایط او پذیرفته میشود؛ این شاه دست نشانده هرگز شرایط خود را با بدست آوردن نام و تجملات شاهی نه

تخطی می کند و نه تلاشی در جهت نقض آن می نماید. ایوب بحیث یک آله در دست های عظیم خان باقی می ماند که رسماً وزیر او می باشد. در اینحالت وضع دربار شاهی کابل چنان ضعیف می شود که هر لباس عزتی را که وزیر به وزارت امپراتوری می پوشاند، بخشی از مال او بوده که به صورت خصوصی به شاه ارسال شده و او آنرا با تمام شکوه و نمایش شاهانه به وزیر اعطا میکند. چندین شهزاده جوان که آرزوی تخت داشتند، به ایوب سپرده شده و اعدام می شوند. شجاع فوراً از پشاور رانده شده و به شکارپور سند عقب نشینی می کند که امیران آن مملکت آنرا برای او واگذار می کنند. یکتعداد دسایس توسط دشمنان او چیده شده و او را مجبور به عقب نشینی از اینجا می کند، طوریکه او از طریق راه های غیرمستقیم دشت و جیسلیمیر به لودیانه فرار می کند. بر خورد شجاع در شکارپور برای تقویه بخت برگشته اش بد بوده است. او کرامت یک شاه را در رابطه به دسایس کوچک با رعیت خود فراموش می کند، طوریکه هم عزت آنها و هم عزت خود را لکه دار می سازد. سازگاری شجاع الملک برای مقام سلطنت قابل تردید شده است. برخورد ها و تماس های او قویاً صیقل شده؛ اما قضاوت او از حد وسط بالاتر نمی رود. اگر قضیه طور دیگری می بود، ما حالا او را در تبعید از کشور و تخت خود و بدون امید اعاده آن پس از غیابت 20 سال نمی دیدیم و آنهم قبل از اینکه او به سن 50 سالگی خود برسد.

### تسخیر کشمیر توسط سیکه ها و پیشرفت آنها

مرگ فتح خان که باعث بیرون شدن برادر او و بخش اعظم سربازان او از کشمیر میشود، آن ولایت غنی را بدون محافظت میسازد. سیکه ها از این موقعیت بحرانی استفاده کرده، افغان ها را تارومار نموده و وادی را تسخیر می کنند که از آنزمان تاکنون در اختیار خود دارند. جنگ های داخلی ایکه در افغانستان بوجود میآید قدرت دولتی را از بین برده و نمی توان فرض کرد که یک سرباز فعالی مانند رنجیت سنگه نتواند از این فرصت های بزرگ بهره برداری نکند. ولایات (سلطنت) کابل یکی پشت دیگری بدست او میافتد: ملتان، کشمیر، لیا و دیره غازی خان با تمام ممالک سواحل اندوس و شاخه های شرقی آن او را بحیث یک فاتح بزرگ نشان میدهد. او در سال 1823 اندوس را عبور کرده و وارد جنگ نوشهره در جانب شمالی دریای کابل میشود، جائیکه با مخالفت زیاد مردم مواجه میشود. آنها در میدان جنگ بحیث "غازی" ها یا قهرمانان دین اسلام ظهور می کنند. جنگ فوق العاده شدید بوده و سرانجام با شجاعت رنجیت به انجام میرسد، طوریکه او محافظین خود را به یک بلندی میآورد که سربازان او سه بار رانده شده بودند. عظیم خان و تمام برادرانش شاهد این اعمال از جانب جنوبی دریا بوده و نمی توانند دریا را عبور کرده و هموطنان خود را یاری رسانند، چون دریا قابل عبور نبوده و آنها قایق نداشتند.

این شکست تا اندازه زیادی در ناسازگاری با امید درانی ها است که رئیس آنها شب هنگام فرار کرده، توپ ها و خیمه های خود را در اختیار سیکه ها می گذارد که آنها به پشاور پیشروی کرده و قصر آنرا می سوزانند. همان طوریکه جنگ با فتح خان در جلگه های چاچ تقوق سیکه ها را در جانب شرقی اندوس نشان داد، این کمپاین قدرت آنها را در بین دریا و پشاور مستقر می سازد. آن شهر از آنزمان باج سالانه خود را به رنجیت سنگه می پردازد. گفته میشود که عظیم خان با هراس اینکه خزانه خود را در مچنی گذاشته (کمی بالاتر از دریا نسبت به میدان جنگ)، با دستپاچگی مجبور به عقب نشینی می شود. همچنان گفته میشود که او از وفاداری برادران خود مطمئن نبوده و در پهلوی آن از افزایش ارتش سیکه ها ترس داشت. رسوائی تسلیمی به کافران بدون یک فیر مرمی بالای مغز او فشار آورده و نمی تواند زنده بماند: او در مسیر راه کابل بیمار شده و به مجرد رسیدن به کابل میمیرد. او در بستر مرگ زنان خود را فراخوانده، جواهرات آنها را گرفته و تمام آنها را با اموال خود به حبیب الله پسر بزرگ خود میدهد. بعداً به او می گوید که این رسوائی را از نام پدر خود پاک کند و آتش و شمشیر را به قلمروی سیکه ها انتقال دهد. یک خزانه حدود سه میلیون سترلینگ شاید وسیله بزرگی برای خشنودی تقاضای یک پدر در حال مرگ باشد؛ اما سیکه ها نیز از زمان تسخیر کشمیر بطور خوبی با تاروپود جنگ تامین می شوند. آنها در میدان جنگ نیز پیروز بوده و حالا با درک قوت خویش به دشمنان بسیار قوی تبدیل شده اند. هنوز هم شاید یک کنفدراسیون روسای درانی بتواند قدرت صعودی ایشان را بشکند؛ اما پس از مرگ محمد عظیم خان یک موسم نفاق و انارشی بوجود می آید. پس از آنزمان پشاور به حالت یک تابع کاهش یافته و رنجیت سنگه حالا در تمام فتوحاتی که قبلاً انجام داده، مورد تصدیق قرار گرفته است.

### فروپاشی کامل حکومت درانی ها

مرگ عظیم خان به علامه برای نزاع خانوادگی تبدیل می شود. حبیب الله خان پسر او پس از انواع ظلم و جنایت از قدرت و بخت خویش محروم ساخته می شود. کاکاهای او دسیسه ساخته، خود را مالک او دانسته، مادرش را با تهدید پراندن او توسط توپ می ترسانند، اگر تمام خزانه را تسلیم ندهد. این جوان قبلاً قسمت زیاد ثروت خود را حیف و میل نموده و باقیمانده را تسلیم می کند. شیردل خان با خود حدود نیم میلیون سترلینگ را انتقال داده و یک ریاست مستقل را در کندهار برپا می کند؛ دیگری در پشاور تشکیل می شود؛ کابل پس از داشتن چندین آقا سرانجام بدست دوست محمد خان بردار دیگر وزیر میافتد. چنین نفاق باعث کاشتن دانه های اختلاف دوما در بین این خانواده می شود. شاه دست نشانده، شاه ایوب پسر خود را در این مشکلات از دست داده و به پنجاب فرار می کند، جائیکه در دربار لودیانه پناهندگی یافته و هنوز هم آنجا است. دربار شاهی کابل قبل از اینکه او نقش شاه را بازی کند از بین رفته و حالا دیگر بحیثیت یک بخش نمایان حکومت وجود ندارد؛ روسای مختلف به صورت مستقل از یکدیگر حکومت میکنند: سندیان یوغ خود را در نبود هیچ قدرتی برای تقویة باج خویش گسترش میدهند؛ هرات در اختیار خانواده تبعیدی محمود است؛ بلخ به قلمروی شاه بخارا ضمیمه شده؛ اما غنی ترین ولایات به دست سبکه ها افتیده است. با یکمقدار حقایق گفته میشود، اگر کشمیر در اختیار کابل نباشد، کابل هرگز نمی تواند بحیثیت یک سلطنت وجود داشته باشد. عواید و منابع اکثر ولایات در آن به مصرف رسیده و سببیدی سالانه کشمیر و سند شاهان درانی را توانا میساخت تا قدرت خود را گسترش دهند، عزت خود را نگه دارند و ملل همسایه را بترسانند. به این ترتیب سلطنت درانی ها پس از یک دوره 76 سال یعنی از زمان تاج گذاری احمد شاه در کندهار در سال 1747 سقوط می کند. حال به گزارش ریاست های مختلفی می پردازیم که سلطنت تقسیم شده است.

---

1. جورج فاستر گردشگر انگلیسی که در سال 1783 و در وقت سلطنت تیمورشاه درانی از طریق پشاور، کابل، کندهار و هرات عبور می کند، با چاپ سفرنامه خود در سال 1798 م در لندن، برای اولین بار واژه "افغانستان" را بدون ذکر حدود آن، در منابع اروپائی معرفی می کند. موصوف کابل را پایتخت امپراتوری افغان و بلخ را پایتخت ازبیک های ترکستان میگوید (این سفرنامه دو سال قبل توسط من برگردان و در کابل به نشر رسیده است).

پس از او الفنتون که در سال 1809 به دربار شجاع الملک شاه "کابل" در پشاور مشرف می شود و کتاب مشهور خود را بنام "گزارش سلطنت کابل" در 1815 م در لندن به چاپ می رساند، "سلطنت کابل" را شامل "افغانستان و سسیتان با بخشی از خراسان و مکران، بلخ با ترکستان و کیلان، کاتور، کندهار، سند، کشمیر با بخشی از لاهور و بخش بزرگتر ملتان" میداند. اما بعداً مینویسد: "حال میتوانم حدود پیچیده قلمروی افغانان را توضیح دهم: در شمال آن هندوکش و سلسله پاروپامیز قرار دارد. در شرق آن رود سند واقع است... کوههای سلیمان یا محدود کننده سیوستان تعیین کننده مرزهای جنوبی قلمروی افغانان میباشد... افغانان نام عمومی برای قلمرو خود ندارند، اما من نام افغانستان که شاید بار اول در پارس بکار رفته...، برای این قلمرو بکار خواهم برد... آنان نام عمومی برای قلمرو خود ندارند... نامی که بصورت عام توسط باشنندگان آن به تمام سرزمین اطلاق میشود، خراسان است". این کتاب زیر عنوان "افغانان" توسط آصف فکرت برگردان و در سال 1376 خورشیدی به نشر رسیده و در منابع غربی یکی از با اعتبارترین منابع افغانستان شناسی محسوب میشود!

پس از الفنتون، سایر اجنت های انگلیسی (مانند مورکرافت، برنز، ویلسن و...) که در لباس بازرگان، سیاح، گردشگر یا نماینده داخل سرزمین های ما شده اند، با پیروی از الفنتون، "قلمروهای زیر فرمان حکام افغان" را در گزارشات خود به نام "افغانستان" نامیده اند، در حالیکه هیچیک از حکام افغان تا زمان امیر عبدالرحمن خان (یا ایجاد "دولت حایل افغانستان" توسط انگلیس و روس)، خود را نه شاه، امیر و یا حاکم افغانستان، بلکه شاه، امیر، رئیس و یا حاکم کابل، پشاور، هرات و کندهار خوانده اند که شمال هندوکش شامل آن نبوده است! محتوای فصل حاضر و سه فصل بعدی این موضوع را به خوبی روشن می سازد.